

ژرف نگران یا فرونگران در حدیث امام سجاد(ع) (نقدی بر مقاله فرونگران...)

عسکری سلیمانی

این مقاله ناظر به دفاعیه‌ای^۱ است که جناب حجة الاسلام رضا برنجکار بر نقد من^۲ بر مقاله ایشان «حدیث اقوام متعمقون مدح یا مذمت»^۳ کرده‌اند.

لازم به ذکر است آن چه در این جا ذکر می‌شود صرفاً جنبه علمی دارد و از جنبه‌های غیر علمی آن اعراض می‌کنم. اگر چنان چه از راقم سطور در مقاله قبلی جسارتی به جناب مدافع محترم شده باشد، پیشاپیش از ایشان عذرخواهی می‌کنم.
امام سجاد(ع) فرمود:

إن الله عزوجل علم انه يكون في آخر الزمان اقوام متعمقون فأنزل الله عزوجل
«قل هو الله احد الله الصمد» والآيات من سورة الحديد الى قوله «وهو علیم
بذات الصدور» فمن رام وراء هنالك هلك.

بحث لغوی

دلیل اول مدافع محترم از طریق بررسی لغت بود. این مدعا در مقاله دفاعیه چنین آمده است:
«...باید گفت که در لغت عرب هم تعمق به معنای افراط در کار و در مواردی که سودی ندارد به کار رفته است و این استعمال رایج و شایع است».^۴ مدافع محترم نوشته‌اند: «ناقد محترم در

اضافه کردن کلمه «هرگاه» به جمله نویسنده امانت را رعایت نکرده است».^۵

اولاً، چنین لفظی را در جمله ایشان نیفزوده ام.

ثانیاً، اگر مدعای مدافع محترم عام نباشد، که به نظر من مدعای ایشان عام است، در این صورت مدعای او در مورد حدیث امام سجاده (ع) اثبات نمی شود، چرا که در این صورت تعمیم آن در حدیث امام سجاده (ع) بی مورد است.

مدافع محترم در ادامه می گوید: باب تفعّل در موارد متعددی هم چون تعمق، تنطع، تنوق، تأنق، تکلف، تشبه، تحلم و تزهد به معنای افراط و از حد گذشتن به کار می رود. ولی برای نمونه آیا تشبه خود را شبیه دیگری در آوردن است؟ یا به طور افراطی خود را شبیه دیگری کردن است که مدافع محترم می گوید؟!

تعمق در احادیث

مدافع محترم در خانواده حدیث مدعی هستند احادیثی که در آنها واژه تعمق به کار رفته است بار منفی دارد و در دفاعیه گفته اند «در برنامه معجم فقهی فقط ذیل «یتعمقون» ۲۲ حدیث، از ۱۷ کتاب در این باره نقل شده که مضمون همه...».^۶

عبارت فوق را پس از نقل عبارتی از راقم سطور ذکر کرده است. مدافع محترم عبارت راقم سطور را چنین آورد: «آیا می توان با سه مورد کاربردی که از این واژه به دست آورده ایم بگوییم که این واژه همواره در فرهنگ اهل البیت در معنای منفی به کار می رود»^۷ این نقل قول ناقص است و به همین دلیل مدافع محترم خواسته یا ناخواسته مرتکب مغالطه «نقل قول ناقص» شده است، چرا که در ادامه آورده بودم «آیا با سه یا چهار مورد روایت - با حذف مکرر - که از طریق خاصه یا به اضافه دو روایت از طریق عامه رسیده است...»^۸ و در جای دیگر تصریح کرده ام واژه تعمق و مشتقات آن در حدود ۱۰ مورد در کلمات اهل بیت (ع) آمده است.^۹

اولاً، تلاش مدافع در دفاعیه برای نشان دادن کثرت روایت حاصلی ندارد، چرا که نقد راقم ناظر به کثرت روایات نیست، بلکه ناظر به کثرت مروی هاست به اعتبار آن چه که از معصوم صادر شده است. جالب تر آن که مدافع محترم در جمع بندی، اختلاف عبارت مورد نظر در خطبه اشباح را دسته های مختلفی تلقی کرده و بر کثرت روایت افزوده است، در حالی که همه می دانیم حضرت این خطبه را یک بار ایراد فرموده اند.

ثانیاً، اگر فرهنگ اهل بیت (ع) به روشنی چنین است، علمای شیعه نباید برخلاف احیای آن فرهنگ حرکت کنند. لذا در نفی ادعای مدافع تعدادی از علمای برجسته از جمله مجلسی را نام برده‌ام که واژه تعمق و مشتقات آن را در معنای مثبت به کار برده‌اند. البته تذکر مدافع محترم در مورد علامه مجلسی «صحیح: آقا حسین خوانساری» را به دیده منت می‌پذیرم و بر اشتباه خود اعتراف می‌کنم.

روایات دسته اول

مدافع در روایات دسته اول، از روایاتی استفاده کرده بود که به طور مطلق تعمق را از ارکان کفر معرفی می‌کرد و من گفته‌ام این روایات قطعاً دارای قید یا قیودی است، چرا که هر نوع تعمقی هرچند، بار منفی هم داشته باشد از ارکان کفر شمرده نمی‌شود و مدافع به من چنین نسبت می‌دهند: «...ایشان از این مطلب که تعمق همیشه باعث کفر نمی‌شود، مثل تعمق در وضو نتیجه می‌گیرد که تعمق همیشه بار منفی ندارد»^{۱۰} و به طنز یا به طعنه می‌گوید: «باید از ایشان پرسید این استدلال جزء کدام یک از استدلالات منطقی است؟ آیا از این که تعمق در جایی باعث کفر نمی‌شود، می‌توان نتیجه گرفت که تعمق همیشه منفی نیست!...»^{۱۱}

من هم واقعاً نمی‌دانم این استدلال از چه نوعی است، چرا که من چنین استدلالی نکرده‌ام. آن چه من گفته‌ام این است: «با توجه به قرینه عقلی... نمی‌توانیم این روایت را شاهد قرار دهیم بر این که هر جا واژه تعمق در کلام اهل بیت (ع) استعمال شده باشد بار منفی دارد.»^{۱۲} بی‌توجهی به واژه «نمی‌توانیم» سبب شده است تا مدافع محترم از عبارت فوق نتیجه نادرست بگیرد. تأکید می‌کنم که این دلیل مدعای عام و کلی مدافع را به اثبات نمی‌رساند.

روایت دسته دوم

روایات دسته دوم ناظر به خوارج است و من در نقد گفته‌ام مدافع باید به دلیل مقابله قرار دادن این دسته با دسته سوم، که تعمق در خصوص تکالیف شرعی است، معنای عامی ارائه کرده باشد و این روایات را شامل اعتقادات هم بدانند. مدافع این گفته‌ام را دارای اشکالات منطقی دانسته است، ولی بلافاصله تأیید می‌کند که این دسته از روایات مطلق هستند و به من نسبت می‌دهد «ناقد محترم تعمق خوارج را به عبادت منحصر می‌کند که بطلان این مطلب با مراجعه به تاریخ اعتقادی، سیاسی و عملی آنان روشن می‌شود...»^{۱۳}

اولاً، اگر به گمان مدافع این دسته روایات مطلق هستند، پس چگونه به من نسبت می دهد که برداشت من اشکالات منطقی دارد.

ثانیاً، بحث در این است که آیا این دسته از روایات ناظر به اعتقادات هستند یا نیستند؟ متن روایات خود نشان می دهد که ناظر به اعتقادات نیستند، چرا که دین در لغت به معنای تعبد آمده است، اما این که خوارج مشکل اعتقادی هم داشته اند چه ربطی به این روایات دارد. این گروه مشکلات فراوانی داشته اند، اما آیا روایات هم ناظر به همه آن مشکلات است؟ بنابراین تعمق در این روایات ناظر به تعمق خاص است. حال آیا از خاص می توان عام و کلی را نتیجه گرفت؟

روایت دسته سوم

در دسته سوم، تعمق در خصوص تکالیف شرعیه ممنوع شده است. من در نقد گفته ام که این روایات هم خاص هستند و از خاص نمی توان عام و کلی را نتیجه گرفت. ایشان در دفاعیه آورده اند: «وقتی به همه احادیث مربوط به تعمق می نگریم و می بینیم هر جا تعمق به کار رفته به معنای افراط و مذبوم به کار رفته است، می توانیم نتیجه بگیریم که تعمق در فرهنگ معصومان به معنای افراط و مذبوم است». ۱۴ اگر همه موارد استعمال «تعمق» و مشتقات آن معنای منفی می داشت، دیگر نیاز به اثبات نداشت. بنابراین، ایشان از یک سو، استقرای ناقص را به جای استقرای تام می نشانند و از سوی دیگر، استدلالی از نوع مصادره به مطلوب انجام می دهد.

روایات دسته چهارم

این دسته روایات، ناظر به خطبه معروف به اشباح است که از خطبه های بسیار مهم حضرت امیرالمؤمنین (ع) است. حضرت در این خطبه می فرماید: «راسخان در علم کسانی هستند که در اموری که راهی ندارند، فرو نمی روند و تعمق نمی کنند». از این خطبه همان طور که در نقد گفته ام با توجه به این که حضرت غضبناک شده اند و با توجه به این که حضرت در میان خطبه سائل را مورد عتاب قرار داده اند: «فما کلفک الشیطان علمه مما لیس فی الكتاب علیک فرضه...» نمی توان نتیجه گرفت هر نوع تعمقی ممنوع است، بلکه صریح عبارت حضرت (ع) این است که «راسخان در علم کسانی هستند که در اموری که راهی ندارند، فرو نمی روند و تعمق نمی کنند»، آیا از این بیان نمی توان نتیجه گرفت که در اموری که راهی دارند نباید تعمق کرد و نیز نمی توان نتیجه گرفت

راسخان در علم در صفات الهی غور نمی‌کنند، مگر آن که جداگانه نشان داده شود هیچ کس به هیچ وجه راهی در صفات الهی ندارد.

اما متأسفانه مدافع محترم به راقم سطور نسبت داده‌اند که خطبه حضرت: «ناظر به یک واقعه در مورد خاصی» می‌داند و مخاطب این خطبه را عوام الناس معرفی می‌کند که قدرت تعمق در صفات را ندارند.^{۱۵} آن چه من گفته‌ام این است: «این خطبه ناظر به یک واقعه در مورد خاصی است که شاید نوع مردم (اکثریت در مقابل اقلیت)، مانند سائل باشند و از این رو، نباید در صفات الهی تعمق کنند». ^{۱۶} گمان نمی‌کنم همه کسانی که در مسجد خطبه حضرت را می‌شنیدند، مثل سلمان و کمیل از یاران نزدیک حضرت بوده باشند، بلکه اکثر آنها کسانی بوده‌اند که حضرت گاهی از آنها گله می‌کند و یا از حضرت پرسش‌هایی، مانند پرسش سائل، می‌کنند که او را غضبناک می‌کنند و صد البته در میانشان خواصی وجود داشته‌اند که از اصحاب سر حضرت بوده‌اند. بدتر از نسبت بالا، به من نسبت داده است که: «اگر روش ناقد محترم باب شود که با طرح چند استبعاد و احتمال نیش غولی خطبه‌ای با این عظمت را کنار می‌گذارند از دین چه چیزی باقی می‌ماند؟»^{۱۷} می‌پرسم آیا نقد فهم کسی از روایت به معنای کنار گذاشتن روایت است؟!

مدافع محترم در جمع بندی به بنده توصیه می‌کند که «به نظر می‌رسد ناقد محترم برای این گونه استنباط‌های خود باید علم اصول جدیدی بنگارد»!^{۱۸} آیا از این که نمی‌توان از خاص و مقید معنای عام و مطلق را استنتاج کرد، نیاز به نگارش علم اصول جدیدی دارد؟!

آخر الزمان

از نظر مدافع محترم «آخر الزمان» ظهور در مذمت دارد: «واژه آخر الزمان بدون قرائن دیگر ظهور در مذمت دارد، چون غالباً این واژه در احادیث برای مذمت به کار می‌رود».^{۱۹} خوب از کجا این «غالباً» به دست آمده است، در حالی که اکثر روایات دال بر مدح آخر الزمان است (ر. ک: بحار الانوار، ج ۹، ص ۶۶؛ ج ۱۱، ص ۱۱۴؛ ج ۳۳، ص ۱۸). این در حالی است که روایت (به اعتبار مروی و ماصدر عن المعصوم) دال بر مذمت آخر الزمان دو تاست. جالب این است که مدافع محترم به من نسبت می‌دهد که من اعتراف دارم که واژه «آخر الزمان» غالباً معنای مذمت دارد.^{۲۰} مدافع محترم اصرار دارند که مقصود از آخر الزمان زمان پیامبر یا امام زمان (ع) نیست.^{۲۱} حال قضاوت با خواننده محترم است که آیا من صورت مسئله را پاک کرده‌ام یا مدافع محترم؟

اگر ظهور بدعت‌ها در آخرالزمان، که در دو روایت (به اعتبار مروی و ماصدر عن المعصوم) آمده است دال بر مذمت است، چرا ظهور دولت حق ولی عصر(ع) دال بر مدح آخرالزمان نباشد؟

آخرالزمان و افلاطون، ارسطو و فلوطین

من گفتم حدیث «اقوام متعمقون» یک بحث درون دینی است و هیچ ربطی به افلاطون و ارسطو و فلوطین ندارد که قبل از ظهور اسلام بوده‌اند. حال دفاع مدافع محترم را می‌نگریم: «این که برخی فلاسفه مسلمان را متعمق دانسته‌اند، چه ربطی به این سخن نویسنده دارد که صرفاً در صدد بیان چند مثال برجسته از تعمق است». ۲۲ آیا افلاطون و ارسطو و فلوطین مصداق حدیث امام سجاد(ع) در آخرالزمان هستند؟

ذات و صفات الهی

عباراتی از شیخ الرئیس و علامه طباطبایی آورده‌ام که ذات الهی قابل شناختن نیست. مقصود آنها این است که کنه و حقیقت خداوند قابل شناختن نیست. مدافع محترم از علامه عبارتی را نقل می‌کند که ایشان نهی در ورود صفات الهی را برای کسانی دانسته‌اند که در این نوع مسائل ورودی ندارند. ۲۳ و بعد این گونه اشکال می‌کند که صفات خدا عین ذات خداست، پس تفکر در صفات در واقع تفکر در ذات است. در حالی که صفات ذاتی داریم و صفات فعلی و حضرت علامه در این عبارت صفات فعلی را قصد کرده است و استشهاد او به کلام حضرت امیرالمؤمنین(ع) «دلیله آیاته» گواه بر این مطلب است. اما عبارت دیگر علامه که می‌فرماید «تفکر در خدا به کلی ممنوع نشده است» کاملاً متین است و هر کس به قدر توان باید در این امور غور کند و این گونه نیست که به طور کلی تفکر در ذات ممنوع باشد. اگر چنین می‌بود، چگونه ممکن بود مدافع محترم بنویسد: تفکر در مخلوقات (آیات آفاقی و انفسی) را دال بر وجود خدا می‌داند. ۲۴

صمد

مدافع در دفاعیه می‌پرسد: «چگونه از جوف نداشتن خدا و ناقص نبودن او نتیجه گرفته می‌شود که او همه جا را پر کرده و در داخل اشیاست و با اشیاء مغایرت و مابینت ندارد؟». ۲۵ ادعا نشده که خدا با مخلوق هیچ مغایرتی ندارد، ادعا این است که خدا با اشیاء مغایرتی که سر از مابینت درآورد، ندارد.

بنابراین، صمد یعنی پری ای که خلأ ندارد، اگر او خلائی ندارد، پس دار هستی را پر کرده است. از این رو نمی توان هستی ای را یافت که خدا در آن حضور نداشته باشد. پس او قیوم همه هستی هاست و قیوم همه هستی ها از خود هستی بینونت ندارد. بنابراین، در همه هستی ها مغایرتی که سر از بینونت آنها از هستی قیومشان درآورند، ممکن نیست. لذا حضرت امیرالمؤمنین علی(ع) فرمودند: «مع کل شیء لا بمقارنۃ و غیر کل شیء لا بمزایلة». ^{۲۶} مدافع محترم می گوید: «واژه صمد برخلاف تصور ناقد محترم در لغت عرب دو معنای ریشه ای و اصلی دارد: قصد و صلابت.»، ^{۲۷} اما چگونه مدافع محترم از تصورات من که به نوشته در نیامده با خبر شده اند خدا می داند؟!!

سنخیت

مدافع محترم قانون سنخیت بین علت و معلول را به شباهت آن دو معنا می کند و آن را مخالف توحید قرآن و اهل بیت می داند. ^{۲۸} به راستی فیلسوفان اسلامی سنخیت علت و معلول را به شباهت علت و معلول معنا کرده و به آیه «لیس کمثله شیء» ^{۲۹} برنخورده اند؟!!

قرینه داخلی حدیث امام سجاد(ع)

قرینه داخلی حدیث امام سجاد(ع) بهترین گواه است که تعمق در سوره توحید و شش آیه ابتدائی سوره حدید ممنوع نیست، چرا که در پایان حدیث آمده است «ومن رام وراء هنالك فقد هلك»، مفهوم آن این است که در این محدوده تفکر و تعمق مانعی ندارد و ماورای آن ممنوع است.

پی نوشت ها:

۱. نقد و نظر، سال نهم، شماره اول و دوم، بهار و تابستان ۱۳۸۳، ص ۵۰۳.
۲. همان، ص ۴۷۴.
۳. نقد و نظر، سال هشتم، شماره سوم و چهارم، پاییز و زمستان ۱۳۸۲، ص ۴۴۳.
۴. نقد و نظر، سال نهم، شماره اول و دوم، بهار و تابستان ۱۳۸۳، ص ۵۰۴.
۵. همان، ص ۵۰۶.
۶. همان، ص ۵۰۸.
۷. همان.

۸. همان، ص ۴۸۰.
۹. همان، ص ۴۸۷.
۱۰. همان، ص ۵۱۰.
۱۱. همان.
۱۲. همان، ص ۴۸۲.
۱۳. همان، ص ۵۱۱.
۱۴. همان، ص ۵۱۲.
۱۵. همان.
۱۶. همان، ص ۴۸۶.
۱۷. همان، ص ۵۱۳.
۱۸. همان، ص ۵۱۴.
۱۹. همان، ص ۵۱۵.
۲۰. همان، ص ۵۱۶.
۲۱. همان.
۲۲. همان، ص ۵۱۷.
۲۳. همان، ص ۴۹۴.
۲۴. نقد و نظر، سال هشتم، شماره سوم و چهارم، پاییز و زمستان ۱۳۸۲، ص ۴۵۷.
۲۵. نقد و نظر، سال نهم، شماره اول و دوم، بهار و تابستان ۱۳۸۳، ص ۵۱۹.
۲۶. نهج البلاغه، خطبه یک.
۲۷. نقد و نظر، سال نهم، شماره اول و دوم، بهار و تابستان ۱۳۸۳، ص ۵۲۰.
۲۸. همان، ص ۵۱۹.
۲۹. قرآن کریم، شوری: ۱۱.